گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید امرالله آذری تاکامی

لباس بسیجی‌اش را پوشید و آماده شهادت شد

شکوفه زمانی

شهید امرالله آذری وصیتنامه‌ای داشت که به همسر برادرش می‌دهد و سفارش می‌کند تا وقتی به شهادت نرسیده، آن را به برادر بزرگ‌ترش نشان ندهد. امرالله یکی از سربازان در گهواره حضرت امام بود که سال ۱۳۴۷ در روستای تاکام ساری متولد شد. در ۱۵الی ۱۶ سالگی به جبهه رفت و عاقبت پس از دو سال حضور در جبهه‌های دفاع مقدس ۲۲ دی ماه ۱۳۶۵ در جریان عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. وقتی به ولی‌الله آذری تاکامی برادر بزرگ شهید که خود از رزمندگان دفاع مقدس بود معرفی شدیم، خبر آمد مادر شهید پس از گذراندن یک دوره بیماری در شب ولادت حضرت زهرا(س) دار فانی را وداع گفته است. ولی‌الله با اینکه داغدار بود پای صحبت‌هایمان نشست و از برادر نوجوانش گفت و وصیتنامه‌ای که اکنون زینت‌بخش خانه‌اش است.

شهید امرالله آذری پشت سر برادرش ولی‌الله در آخرین عکس یادگاری‌شان

شما چند سال از امرالله بزرگ‌تر بودید؟

من متولد سال ۱۳۳۳ هستم و فاصله سنی‌ام با شهید ۱۴ سال بود. امرالله متولد ۱۳۴۷ بود. ما یک خانواده مستضعف روستایی با پنج برادر و یک خواهر بودیم. پدرمان کشاورزی می‌کرد و مادرمان خانه‌دار بود. خیلی وقت‌ها هم سر زمین کمک حال بابا می‌شد. پدرمان سال ۶۰ به رحمت خدا رفت، من پسر بزرگ خانواده بودم و باید مسئولیت بچه‌ها را برعهده می‌گرفتم. یادم است پدرم نصیحت می‌کرد که وقتی تشکیل خانواده دادی و از خرج زن و بچه‌ات عاجز ماندی، دستت را دراز کن، اما لقمه حرام به زندگی‌ات راه نده. بعد از فوت بابا، مادرم سختی زندگی را به تنهایی به دوش گرفت. سر زمین کار می‌کرد و به هر سختی‌ای بود بچه‌هایش را به مدرسه می‌فرستاد. شکر خدا تمام برادرهایم مسیر جبهه و جهاد را در پیش گرفتند. عاقبت لقمه حلال والدینمان کار خودش را کرد و امرالله به شهادت رسید.

پس شما به نوعی پدر معنوی شهید هستید؟

من از امرالله ۱۴ سال بزرگ‌تر بودم و بعد از فوت پدرمان به نوعی سرپرستی ایشان و سایر برادرها و خواهریم را بر عهده گرفتم. بین بچه‌ها، امرالله بسیار کم‌حرف و خوش‌اخلاق بود. ایمان و اخلاقش مثال‌زدنی بود. از کودکی عاشق نماز بود و به نماز اول وقت تقید ویژه‌ای داشت. در همان سن نوجوانی متحول شد و از طریق لشکر ۲۵ کربلا به جبهه رفت.

با آن سن کم‌شان در جبهه چه مسئولیتی داشتند؟

برادرم حدود دو سال جبهه بود. از امدادگری گرفته تا تک‌تیراندازی و آر پی جی‌زن و غواصی، همه کاری انجام داده بود. از لحاظ عرفانی هم یک ویژگی خاصی پیدا کرده بود که از وصیتنامه‌اش کاملاً مشخص است. برادرم وصیت‌نامه را به همسرم سپرده و گفته بود که تا شهید نشده است، آن را به من نشان ندهد. اگر شما این وصیتنامه را بخوانید باور نمی‌کنید که کار یک نوجوان باشد. فکر می‌کنید یک عارف سن بالا آن را نوشته است اما شهید آن موقع یک نوجوان اول دبیرستانی بود که چنین حرف‌های عرفانی و با سوادی را در وصیتنامه‌اش قید کرده است. من وصیتنامه شهید را قاب و زینت‌بخش خانه‌ام کردم. تاریخ وصیتنامه مشخص می‌کند که در تاریخ ۶۵/۸/۱۰ نوشته شده است. امرالله در آن قید کرده بود: پدر و مادر شما چشم من هستید. ولی امام قلب من است. بدون چشم می‌شود زندگی کرد، ولی بدون قلب نمی‌شود... در بخش دیگر آورده است: «خدایا ! ما از حسین آموختیم که چگونه باید زیست و چگونه مرد. دوست دارم همچون حسین، مرگم روشنی‌بخش راه حق باشد و جهت‌دهنده انسان‌ها در صراط مستقیمش. ای حسین بعد از قرن‌ها با داشتن رهبری همچون تو، ما از فلاکت و خودپرستی به خداپرستی دست یافته‌ایم. از تو می‌خواهم که رهبرمان را در هدایت مردم مستضعف محکم و شکست‌ناپذیر بداری و ما مانند مردم کوفه که خنجر بر پیکرتان زدند و باعث قتلتان شدند، نشویم.» در بخش پایانی وصیتنامه‌اش هم نوشته بود: «برادرم این آخرین نامه‌ای است که برای شما می‌فرستم. دعا کنید یا شهید شوم یا مجروح یا زیارت کربلا را انجام دهم و بیایم. وگرنه راه دیگری وجود ندارد.»

خود شما هم به جبهه رفته‌اید؟

بله، من خودم اولین نفری در خانواده بودم که به جبهه اعزام شدم. ما کلاً خانواده انقلابی داشتیم. همه دایی‌ها و عموهای شهید هم اهل جبهه و جنگ بودند. یکی از دایی‌هایمان به شهادت رسیده است و سه دایی دیگرمان جانباز هستند. سال ۶۳ امرالله با برادر همسرم و پسرعمه همسرم با هم به جبهه اعزام شدند. هر سه‌شان هم در یک روز در شلمچه به شهادت رسیدند. بین این سه نفر، پیکر برادر همسرم مفقود و سال ۷۶ تفحص شد. من خودم که در جبهه جنوب فعالیت داشتم. حتی کوچک‌ترین برادرمان هم مقطعی به جبهه آمد. بعد از آنکه امتحان‌های نهایی سال پنجم ابتدایی را داد، او را با خودم به جبهه بردم و می‌گفتم حداقل می‌تواند آب دست رزمنده‌ها بدهد. با این سبک برادرهای من تربیت شده‌اند.

اشاره‌ای به تربیت بچه‌های خانواده‌تان کردید، به نظر شما چه نگاه و تربیتی باعث می‌شد نوجوان‌های آن موقع مثل امرالله آنقدر پخته شوند و بصیر عمل کنند؟

این امر به سبک زندگی و تربیت خانواده‌ها برمی‌گشت. ما خودمان را مدیون تربیت پدر و مادرمان می‌دانیم. با آنکه آنها بی‌سواد و روستایی بودند، همیشه به ما می‌گفتند: «مرد کسی است که بتواند غم زندگی را تحمل کند.» آن موقع فقر بیداد می‌کرد. طوری بود که افراد خانواده شب را بدون شام سر روی بالش می‌گذاشتند، ولی مادرهای طبقات جامعه ما کار می‌کردند و از کشاورزی گرفته تا ریسندگی، قالیبافی، دامداری و دیگر کارها را انجام می‌دادند تا بتوانند کمی شکم بچه‌هایشان را سیر کنند اما هرگز از لقمه حلال تخطی نمی‌کردند.

> پسرعموی همسرم که در تعاونی سپاه مشغول بود و کارش تحویل گرفتن پیکر شهدای جنگ بود، وقتی می‌رود تابوت شهدای کربلای ۵ را تحویل بگیرد، می‌بیند اسم امرالله آذری روی یکی از تابوت‌ها نوشته شده است. بعد هم به من زنگ می‌زند و با مقدمه‌چینی خبر شهادت را می‌دهد

نحوه شهادت امرالله چطور بود؟

یکی از دوستانش می‌گفت: عادت داشتیم که سر سفره شام قرعه‌کشی کنیم. ببینیم این بار چه کسی به شهادت می‌رسد. یک شب قرعه به نام امرالله افتاد. امرالله یکدست لباس بسیجی داشت که آن را صحیح و سالم نگه داشته بود. برادرم قبل از شهادت به دوستانش گفته بود این بار دیگر نوبت پوشیدن این لباس‌هاست. با همان لباس‌ها هم در کربلای ۵ شرکت می‌کند و روز ۲۲ دی ماه ۶۵ در شلمچه ترکشی به کشاله رانش اصابت می‌کند. دوستانش دیده بودند که امرالله بعد از مجروحیت با چفیه روی محل زخم را می‌بندد. بعد از مدتی او را به وسیله تویوتا به عقب می‌آورند اما چون جاده ناصاف بود، ماشین روی دست‌اندازها می‌افتد و باعث می‌شود که زخم امرالله خونریزی شدیدی کند. بر اثر خونریزی، امرالله به شهادت می‌رسد. از وسایل شهید مهر و قرآن کوچکش که به خونش آغشته شده بود برایمان به یادگار ماند. می‌خواهم این یادگاری‌ها را در قبر مادر مرحوممان بگذارم. جالب است بدانید که شهادت برادرم یکجورهایی به ما الهام شده بود. شبی که امرالله شهید شد، ما بی‌خبر بودیم. بعد از شب‌نشینی می‌خواستیم اخبار گوش کنیم. دو تا دخترهای خردسالم با هم بازی می‌کردند. ساعت یک ربع به ۱۱ شب یکی از دخترها آمد و به من گفت: «بابا، بابا، صدام، عمو امرالله را کشت.» دخترم فقط چهار و نیم سال داشت. چه می‌دانست صدام کی است؟

چند وقت بعد، پسرعموی همسرم که در تعاونی سپاه مشغول بود و کارش تحویل گرفتن پیکر شهدای جنگ بود، وقتی می‌رود تابوت شهدای کربلای ۵ را تحویل بگیرد، می‌بیند اسم امرالله آذری روی یکی از تابوت‌ها نوشته شده است. بعد هم به من زنگ می‌زند و با مقدمه‌چینی خبر شهادت را می‌دهد. من یاد ماجرای آن شب و حرف‌های دخترم افتادم. به ایشان گفتم امرالله چهار روز پیش شهید شده است. تازه امروز پیکرش را آورده‌اند. ایشان از حرفم یکه خورد. خبر نداشت که شهادت امرالله به دخترم الهام شده بود.

اشاره کردید که به عنوان رزمنده در جبهه‌ها حضور داشتید، کمی از آن دوران و حضورتان بگویید.

بنده کارمند نیروگاه شهید سلیمی نکاه بودم. این نیروگاه به عنوان بزرگ‌ترین شرکت تولیدکننده برق در خاورمیانه در شهر ساری و کنار دریا شناخته می‌شد. در زمان جنگ ۲۵ درصد برق کشور از طریق نیروگاه نکا تأمین می‌شد. به همین خاطر سه مرتبه مورد بمب‌باران دشمن قرار گرفت. با این شرایط اجازه نمی‌دادند پرسنلش به جبهه بروند ولی من با اصرار توانستم به جبهه اعزام شوم. ما جزو سنگرسازان بی‌سنگر بودیم. من به عنوان جانشین ستاد پشتیبان جنگ مازندران در سال ۶۲ فعالیت می‌کردم. جاده‌ها را برای عملیات آماده می‌کردیم. یک شب رفته بودیم به دشت عباس و تنگه ابوقریب. این تنگه بسیار استراتژیک بود. خودم پشت فرمان تویوتا نشسته بودم و باید با چراغ خاموش در جاده کار می‌کردیم. همینطور که با بچه‌ها در تاریکی شب جلو می‌رفتیم به منطقه‌ای رسیدیم. ناگهان اطراف روشن شد و بعثی‌ها حمله کردند. نمی‌دانم در کجای جاده خط‌مقدم قرار داشتیم که از دید و تیر نیروهای دشمن در امان ماندیم. آن لحظه به دیگر بچه‌ها گفتم کارت شناسایی خودتان را بیندازید که اگر اسیر دشمن شدید نیروهای خودی بتوانند ردی از ما پیدا کنند. آن شب در دل شب به قلب نیروهای عراق رفتیم و به سلامت برگشتیم. همه اینها از عنایت خدا بود. حالا که سال‌ها از دوران جنگ گذشته است، حرف‌هایی در دلم سنگینی می‌کند. خوش به حال شهدا که سفره‌ای باز شد و رزق روزی‌شان شد. ما ماندیم با این همه بار گناه. شهدا عارفانی بودند که ره صد ساله را یکساله پیمودند. خانواده ما شهادت امرالله را یک تکلیف می‌دانست و مادرم همیشه شکر به جا می‌آورد. چهار ماه بعد از شهادت امرالله، پسرم به دنیا آمد. نام عموی شهیدش را روی او گذاشتم. همه می‌گفتند: «امرالله آمد.» انگار برادرم چهار ماه بعد از شهادتش دوباره به دنیا آمد. آخرین باری که داداش می‌خواست برود جبهه، من برای اولین و آخرین بار با او به عکاسی رفتم و با هم عکس گرفتیم. امرالله خیلی خوشحال شد و همین عکس شد یادگاری از شهید امرالله آذری تاکامی.

گفت‌وگو

تاریخچه لشکر ۹۲ زرهی خوزستان در گفت‌وگو با امیر سیدباقر صادقی

لشکر ۹۲ در جنگ هر ۲ روز ۳ شهید داد

علیرضا محمدی

کمتر رزمنده‌ای است که نام لشکر ۹۲ زرهی خوزستان را نشنیده باشد؛ لشکری که در آغاز جنگ تحمیلی با کمترین نیرو در برابر دشمن ایستادگی کرد و سدی محکم در برابر پیشروی سریع بعثی‌ها پدید آورد. اخیراً که به دعوت نیروی زمینی ارتش به مناطق عملیاتی دفاع مقدس در استان خوزستان رفته بودیم، فرصتی پیش آمد تا با امیر سیدباقر صادقی چهل و پنجمین فرمانده لشکر ۹۲ زرهی خوزستان به گفت‌وگو بنشینیم. امیر صادقی در این گفت‌وگو تاریخچه‌ای جالب از لشکر ۹۲ زرهی خوزستان بیان کرد که ماحصلش را پیش رو دارید.

یک قرن سابقه

۹۵ سال پیش بود که لشکر ۹۲ با نام هنگ پیاده تأسیس شد. بعدها تغییراتی در آن رخ داد و به نام تیپ پیاده و سپس لشکر ۶ پیاده شناخته شد. لشکر پیاده که شامل هنگ ۱۴ و یک هنگ تعلیماتی، آمادگی و آموزشی و یک ستاد بود، در ابتدا از سازمانی روسی تبعیت می‌کرد اما از سال ۱۳۳۸ با اجرا شدن طرح ارتش نوین، به سبک ارتش‌های غربی سازماندهی شد و با نام لشکر ۸ زرهی با سه تیپ به فعالیت پرداخت.

در سال ۱۳۴۷ این لشکر به نام لشکر ۹۲ زرهی تغییر نام داد و تا کنون نیز به همین نام شناخته می‌شود. تیپ یک لشکر ۹۲ در اهواز مستقر بود. تیپ دوم در دزفول و تیپ سوم هم در دشت آزادگان فعالیت می‌کرد. در سال ۱۳۴۸ دو گردان ۱۵۱ پیاده دژ در خرمشهر و گردان ۱۰۰ پیاده مکانیزه در نفت‌سفید تشکیل شدند. همین گردان ۱۵۱ دژ بود که در هنگام هجوم دشمن، در شلمچه و خرمشهر جانانه مقاومت کرد. در سال ۱۳۵۳ نیز برای تقویت لشکر ۹۲ زرهی خوزستان، دو گردان سواره زرهی ۲۲۱ و ۲۸۳ نیز به آن مزید شدند. همچنین تانک‌های سری ام و چ لشکر ۹۲ را تجهیز کردند.

اولین شهید

استوار زینی‌وند اولین شهید لشکر ۹۲ زرهی خوزستان در دفاع مقدس بود. وقتی بعثی‌ها حمله کردند، تیپ دوم لشکر در شمال خوزستان و تیپ سه در جبهه میانی و تیپ یک نیز در جنوب مبارزه می‌کرد. ماحصل این جانفشانی‌ها تقدیم ۴۵۰۰ شهید است. به عبارت دیگر در طول جنگ تحمیلی، لشکر ۹۲ هر دو روز سه شهید داده است. ۱۲۰ تن از فرماندهان این لشکر از جمله شهدا هستند. ۱۹۷۹ نفر جانباز و ۲۱۳۰ نفر از نیروهای لشکر نیز آزاده هستند.

رو در روی دشمن

وضعیت استقرار لشکر ۹۲ در ابتدای جنگ به این ترتیب بود که تعدادی از یگان‌های تیپ ۱ و گردان ۱۵۱ در شلمچه تا کوشک مستقر بودند. یگان‌هایی از تیپ یک به علاوه یگان‌های توپخانه در منطقه جفیر و طلائیه مستقر شدند. یگان‌های تیپ ۳ دشت آزادگان را پوشش دادند و در تنگه چزابه و بستان مستقر بودند. تیپ دوم دزفول و گردان ۲۸۲ سواره زهری و گروه ۳۷ زرهی هم در عین‌خوش و فکه بودند.

گذشته از روزهای ابتدایی جنگ، لشکر ۹۲ در طول دفاع مقدس در عملیات بزرگ آفندی و پدافندی شرکت کرده است. برخی از این عملیات‌ها بدین شرح است؛ عملیات آزادسازی پل کرخه در ۱۳ مهر ۱۳۵۹، عملیات دب حردان در ۱۵ مهر ۵۹، عملیات سوسنگرد در ۲۲ آبان ۵۹، عملیات نصر در ۲۰ دی ۱۳۵۹، آزادسازی تپه‌های الله‌اکبر در ۱۲ خرداد ۱۳۶۰، عملیات ثامن‌الائمه(ع)، عملیات طریق‌القدس، بیت‌المقدس، فتح‌المبین و... لشکر ۹۲ می‌بایست با بضاعت کم خود در شرایط سخت اوایل جنگ منطقه وسیعی به عرض ۴۲۰ کیلومتر و عمق ۱۰۰ کیلومتر را پوشش دهد که با جانفشانی رزمنده‌ها این امر مشکل محقق شد.

جای پای فرماندهان بزرگ

لشکر ۹۲ زرهی از ابتدای تشکیل فرماندهان بزرگی را به خود دیده است. در تاریخچه این لشکر نام ۴۴ فرمانده دیده می‌شود. بعد از پیروزی انقلاب نیز لشکر ۹۲ فراز و فرودهای بسیاری را به خود دید. برای یک مدتی آیت‌الله جزایری به مدت سه ماه و ۱۷ روز فرماندهی این لشکر را بر عهده گرفته بودند. همچنین سرهنگ قاسمی‌نو از اولین فرماندهان لشکر ۹۲ در دفاع مقدس است. نام بزرگمردی چون شهید منفرد نیاکی نیز به عنوان فرمانده لشکر ۹۲ دیده می‌شود. شهید بزرگوار عقارب‌پرست جانشینی این لشکر را بر عهده داشت.

با وجود چنین بزرگمردانی بنده به عنوان فرمانده قرارگاه تاکتیکی لشکر ۹۲ زرهی خوزستان احساس مسئولیت بسیاری می‌کنم. سعی ما این است که روحیه ایثارگری دفاع مقدس را در نسل‌های جوان‌تر گسترش دهیم. خوشبختانه امروز تیپ‌ها و لشکرهای ارتش در اوج آمدگی به سر می‌برند. به عنوان نمونه توانستیم یکی از تیپ‌هایمان را عرض ۸ ساعت حدود ۸۰ کیلومتر جا به جا کنیم که در نوع خود کم‌نظیر است. پیش از این چنین جابه‌جایی به ۱۵ یا ۲۰ روز زمان نیاز داشت که اکنون این زمان به کمترین حد ممکن رسیده است.

> استوار زینی‌وند اولین شهید لشکر ۹۲ زرهی خوزستان در دفاع مقدس بود. وقتی بعثی‌ها حمله کردند، تیپ دوم لشکر در شمال خوزستان و تیپ سه در جبهه میانی و تیپ یک نیز در جنوب مبارزه می‌کرد. ماحصل این جانفشانی‌ها تقدیم ۴۵۰۰ شهید است. به عبارت دیگر در طول جنگ تحمیلی، لشکر ۹۲ هر دو روز سه شهید داده است

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۴۴

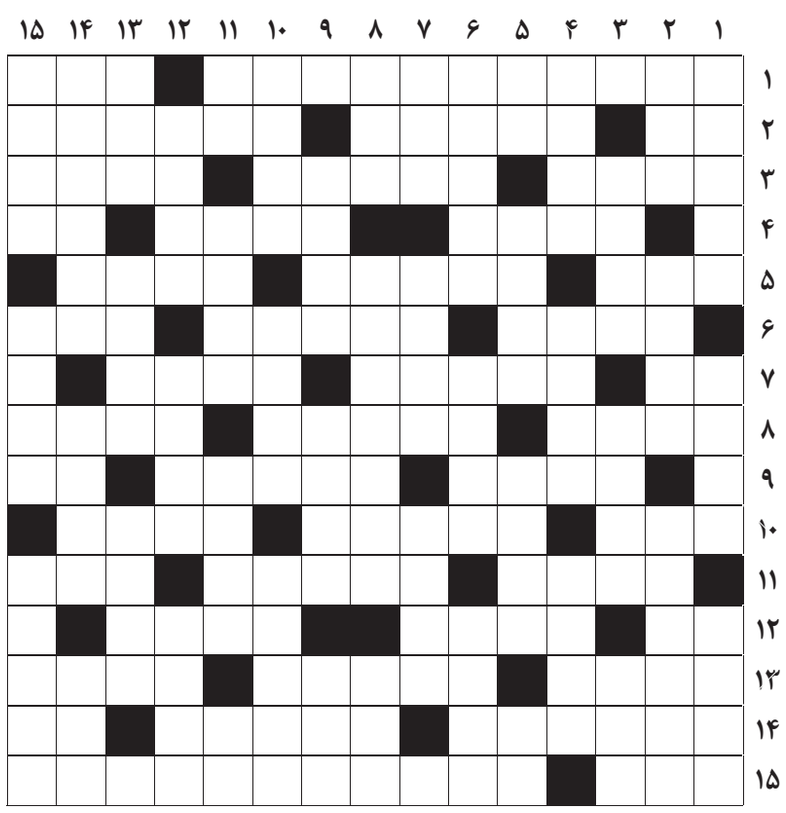

از راست به چپ

■ ۱- پدر مرثیه- از نام‌های انسان در قرآن ■ ۲- از فروع دین- کشور دوتکه شده افریقایی- پایین و بالای صدا ■ ۳- خاک- در این کنفرانس سران پیروز جنگ جهانی دوم اروپا را بین خود تقسیم کردند- نوعی هلی کوپتر ■ ۴- دین مردم شبه قاره- فریاد بلند- راندن مزاحم ■ ۵- به جز- قاره سبز- آموزگار ■ ۶- شرط‌بندی- تحقیق و تفحص- شرکت خودروسازی آلمانی ■ ۷- بهتر از بدتر- هاون- قید مکان اشاره به جایی دور ■ ۸- سوغات زمین‌لرزه- ناپاک- دبیر و سخن‌دان ■ ۹- جعبه- درختی سایه گستر- بندگی ■ ۱۰- ساز تیره- نمای ساختمان- ضرباهنگ ■ ۱۱- چهره تلویزیونی- تاکسی تلفنی- شهر جنوب شرقی عراق ■ ۱۲- قورباغه- اولاد- نوعی پارچه ■ ۱۳- وسیله نجاری- دست‌ها- از هفت سین‌ها ■ ۱۴- همدستی برای توطئه- نقاشی کردن- گشوده ■ ۱۵- از گناهان کبیره- کنایه از پایبند به هیچی نبودن

از بالا به پایین

■ ۱- قابل احترام- برای- ضامن سلامتی ■ ۲- سنگ- بمب پروتئین است که به همراه نان و پنیر غذایی است مفید برای همگان- پایان دهنده به پادشاهی هخامنشی ■ ۳- سود- آسمان آبستن باران- آلت نخ‌ریسی ■ ۴- تمیز کردن با آب- فرماندهان- دین ■ ۵- ترک استخوان- هسته میوه- بسیار حمله کننده- مغرور ■ ۶- کشاورز- موش خرما- قوه حافظه ■ ۷- صدویازده- مایه عذاب- نوعی کاغذ ■ ۸- از آثار گوگول روسی- شخصیت سینمایی- آینده دهن کجی- سمت راست- واحد طول روسی- آب بسته ■ ۱۲- از ارکان نماز- آدمکش- گندمگون ■ ۱۳- رود روسیه- نمدمال- از روی سرگرمی و تفریح ■ ۱۴- کتاب آدلف هیتلر- اثر فدریکو گارسیالورکا- بخشش ■ ۱۵- ماهی فروش- گلی درشت و پربرگ- سرمربی رئال مادرید

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۲		۹				۵		
۸		۵		۶		۱		
				۳				
			۵			۷		۱
	۵				۱			۹
	۶		۸		۷			
			۲				۵	
۶	۷	۲						
					۸		۴	

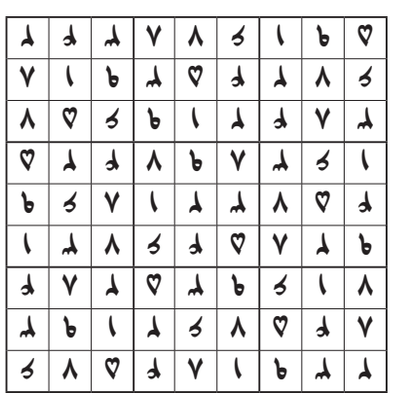

جدول کلمات متقاطع
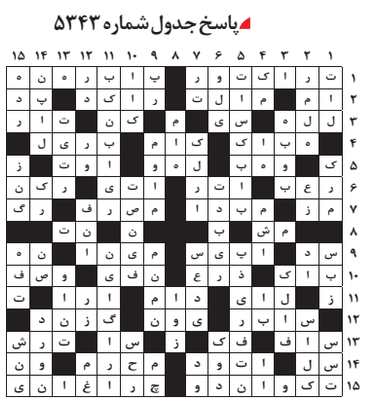
پاسخ جدول شماره ۵۳۴۳